گزارش

کهریزک، جنایتی که انکارناپذیر است

۲۱ تیر ۱۳۹۶

فرشته ناصحی

خواندن در ۹ دقیقه

سردار علی فودازی مسئول رسیدگی به پرونده جنایت کهریزک

مسوول رسیدگی به مهم ترین پرونده پس از ۸۸ شده بود؛ «جنایت کهریزک.»
نیروی انتظامی در این ماجرا متهم بود و چند نفری را تعلیق و برکنار کرده بود ولی چیزی از خشم افکار عمومی کاسته نشده بود.

به نظر می رسد اما خشم افکار عمومی چندان برای آن ها مهم نبوده است. این را می شود از مصاحبه ۱۸تیرماه امسال سردار فوازی با خبرگزاری «ایلنا» دریافت. او هشت سال پس از ماجرا و در حالی که زاویای بسیاری از این جنایت روشن شده و مهم ترین مدعیان ماجرا مانند «سعید مرتضوی» عذرخواهی کرده اند، گفته است کسی در کهریزک مورد ضرب و شتم قرار نگرفته است و چند نفری که در این جریان کشته شده‌اند، به علت سرماخوردگی و ابتلا به مننژیت درگذشته‌اند. این ادعا تازگی ندارد، سعید مرتضوی همان ماه های اول هم همین حرف ها را می زد.

سردار فوازی اما پا را فراتر گذاشته و گفته است۹۰ نفر پس از کهریزک رضایت دادند و گفتند: «در کهریزک هیچ‌کس به من دست نزده است. ما در کهریزک بیش از 200 نفر بازداشتی داشتیم. آن‌ها می‌گفتند ما را هل دادند... "رامین پوراندرجانی"، پزشک بازداشتگاه کهریزک هم وقتی به او به اشتباه گفته بودند تو مقصری، دچار جنون آنی شد و با خوردن قرص خودکشی کرد.»

سابقه تاسیس بازداشتگاه کهریزک که اکنون با نام «سروش ۱۱۱» فعالیت می کند، به سال ۸۰ می رسد ولی نامش از مردادماه سال ۱۳۸۶ و پس از انتشار خبر کشته شدن «محسن روح الامینی» به طور وسیع مطرح شد. او فرزند «عبدالحسین روح الامینی»، دبیر کل حزب «عدالت و توسعه» و مشاور وزیر بهداشت بود. منصب دولتی پدر و نزدیکی او به «محسن رضایی» کمک کرد بتواند پرونده مرگ فرزندش بر اثر شکنجه را پی گیری کند.

علاوه بر محسن، «امیر جوادی فر» و «محمد کامرانی» هم کشته شدند. حتی اگر مرگ مشکوک دکتر رامین پوراندرجانی، پزشک ۲۶ ساله شاغل در کهریزک را نادیده بگیریم، با نام«رامین آقازاده قهرمانی» بر می خوریم که دو روز بعد از آزادی وی از کهریزک، به علت لخته شدن خون در سینه درگذشت. او قبل ازمرگ به مادرش گفته بود در بازداشتگاه کهریزک با قلاب از پا به سقف آویزان شده بود. «احمد نجاتی کارگر»، یکی دیگر از بازداشت شدگان این بازداشتگاه فقط چند روز بعد از آزادی، به علت ازکارافتادگی هر دو کلیه‌اش جان باخت.

در طول هشت سال گذشته اما بسیار بوده اند از قربانیان کهریزک که داخل یا خارج از ایران در گفت وگو با رسانه ها، به مرور خاطرات تلخ و وحشتناک خود پرداخته اند. یکی از افرادی که در کهریزک بوده و اکنون ساکن ایران است، می گوید: «به عنوان کسی که تا آستانه مرگ رفتم، یک سوال دارم؛ اگر این افراد [illegible] ابتلا به مننژیت درگذشتند، چرا دادگاه نظامی دو تن از افسران شیفت این بازداشتگاه را به

بر اساس اطلاعیه ۲۶آبان۹۱ سازمان قضایی نیروهای مسلح، در جریان رسیدگی به پرونده تخلفات نیروهای انتظامی شاغل در کهریزک، دو نفر از متهمان به اتهام ضرب و جرح عمدی منتهی به قتل امیر جوادی فر، محسن روح الامینی و محمد کامرانی، علاوه بر حبس، انفصال موقت از خدمت، جزای نقدی، شلاق تعزیری و پرداخت دیه، به قصاص نفس محکوم شدند.

«حمید حجارها» دیگر جان به دربرده کهریزک و ساکن استرالیا است. او می گوید تعداد بازداشتی‌ها آن قدر زیاد بود که نتوانستند همه آن ها را سر به نیست کنند: «محسن روح الامینی و محمد کامرانی با علایم حیاتی نسبتا خوب از ما جدا شدند و در نهایت سر از سردخانه بیمارستان در آوردند. عکس‌های منتشره امیرجوادی فر را هم لابد همگی دیده‌اید. کسی نیست که نداند او به علت ضرب و جرح شدید و نبود رسیدگی پزشکی درگذشت. خود پزشکی قانونی علت مرگ محمد کامرانی را آسیب جدی به کلیه سمت راست او می داند، آن وقت سردار ضرب و شتم را انکار می کند.»

حمید به نام ها اشاره می کند: «"مسعود علیزاده"، "میثم کارگر"، "سامان مهامی" و "احمد بلوچی" از جمله کسانی بودند که این ضرب و شتم‌ها را تحمل کردند. نام "محمدکرمی" ملقب به "ممد تیفیل" زندانی جرایم مواد مخدر به گوشتان آشنا نیست؟ کسی که در جریان دادگاه به ضرب و شتم "مسعود علیزاده" به دستور مامور زندان اعتراف کرد.»

او می گوید شاید یادآوری نام ها به سردار فوادزی کمک کند، حقیقت را طور دیگری بفهمد.

حجاری‌ها می‌گوید دو روز قبل از مرگ مشکوک رامین پوراندرجانی، او را ملاقات کرده و او به صراحت گفته بود برای روز دادگاه تهدید شده بود: «دکتر به من و مسعود گفت دفتر خاطراتی دارد که برای خودش گزارشات روزانه و خاطرات مهمش را به ثبت رسانده و روز دادگاه می‌خواهد حقایقی را افشا کند. حقایقی که هرگز افشا نشد چون او هیچ وقت به دادگاه نرسید.»

«مسعود علیزاده» یکی از جان به دربردگان کهریزک است که به شهادت حاضران در این بازداشتگاه، از مرگ حتمی نجات پیدا کرده بود. او را با دو دو پابند آهنی به یک میله آویزان می‌کنند. پابندها تیز بوده و تمام مدت از مسیر حلقه‌ها، خون جاری می‌شده است. در همان وضعیت، با لوله «پی وی سی» شروع می‌کنند به زدن او: «از افسر نگهبان پرسیدیم این جا کجا است؟ جواب داد این جا آخر دنیا است؛ جایی که خدا هم آنتن نمی‌دهد. اگر زنده ماندید، بعدش می‌فهمید این جا کجا است.»

با یادآوری روزهای تلخ گذشته، صدایش به وضوح شروع می‌کند به لرزیدن: «همه ما را برهنه کردند؛ به بهانه شپش و تفتیش کردن. با پای برهنه روی آسفالت داغ تابستان نگه‌مان داشتند؛ جوری که کف [illegible]ان پر از تاول شده بود. بعد از ساعت‌ها زیر آفتاب ماندن، ما را که حدود ۱۷۰ نفر بودیم، جایی بردند [illegible] ظرفیت ۶۰ نفر داشت. هوا نبود، زخم‌هایمان عفونت کرده بودند و از آب آلوده چاه می‌خوردیم که

او از برخورد گزینشی رسانه‌های بیرون از ایران برای پوشش اخبار مربوط به کهریزک گله می‌کند و خاطرات امیر جوادی فر را به یاد می‌آورد: «یک بار کنار دست شویی امیر را دیدم که می‌خواست آب بخورد. از من پرسید تو می‌دانی چرا یکی از چشم‌هایم نمی‌بیند؟ دلم نمی‌خواست بگویم کور شده‌ای پسرجان. دلم می‌خواست هر جور شده به او دل‌داری بدهم. مدام با صدای بلند مادرش را صدا می‌کرد. می گفت مادرجان بیا ببین من چرا نمی‌بینم؟ تازه بعد از آزادی بود که فهمیدم مادر امیر پنج سال قبل از آن مرده بوده و او از روح مادرش کمک می‌خواسته است.»

مسعود این ماجرا را چندین بار تعریف و هر بار بغض کرد: «روز آخر بود. می‌خواستند ما را منتقل کنند اوین. امیر نشسته بود کنج حیاط. سرهنگ [فرج] کمیجانی، [رییس وقت بازداشتگاه کهریزک] آمد به جرم این که امیر نشسته بود توی سایه، با پوتین به سر و صورتش زد. آن قدر او را زد تا امیر از سایه خودش را کشاند به سمت آفتاب. توی اتوبوس که نشستیم، دیگر امیر نای نفس کشیدن نداشت. التماس می‌کرد برای یک قطره آب.»

او محسن را هم به خاطر دارد: «می‌توانست هویتش را روشن و از آن همه کتک نجات پیدا کند اما شب‌ها سر پا می‌خوابید تا جا برای بقیه بازتر باشد. وقتی از شدت عفونت زخم‌هایم تب کرده بودم، نشسته بود بالای سرم و با پیراهنش من را باد می‌زد. روز آخر، محسن به خاطر عفونت زخم هایش، بی حال بود. استوار [کاظم] گنج بخش با کمربند شروع کرد به زدنش. از شدت ضربه‌های وحشتناک کمربند بلند شد و ایستاد. او را با یک ون بردند اوین و بدن بی‌جانش ساعت‌ها توی گرما جلوی در زندان اوین افتاده بود دراز به دراز روی آسفالت داغ و چند ساعت بعد هم مرد.»

مسعود، محمد کامرانی را هم به خاطر دارد: «یک ساعتی بود وارد اوین شده بودیم که محمد هم حالش بد شد. تنش زخمی بود و بدنش جان نداشت. سرش می‌خورد به لبه تخت‌ها. التماس کردیم تا او را منتقل کردند به بیمارستان. بعدها پدرش به من گفت بدن نیمه جان پسرش را با غل و زنجیر به تخت بیمارستان بسته بودند و لب‌هایش از خشکی و تشنگی ترک برداشته بود. او هیچ وقت از روی آن تخت بلند نشد و به علت شدت ضربات وارده و خون ریزی داخلی جان داد.»

«رضا ذوقی» از دیگر قربانیان کهریزک است. رضا و بقیه را به محض ورود به کهریزک، از تونلی می گذارنند متشکل از سربازان میله به دست: «از زیر ضربه میله ها که گذشتیم، صدای ناله می‌آمد. ناله مجرمین عادی که بعضی‌هایشان از اشرار منطقه بودند. همان لحظه فهمیدم وقتی آن ها می نالند، چه بر سر ما می آید. لخت و برهنه‌مان کردند. محمد کامرانی که یک نوجوان ۱۷ ساله بود، به شدت نگران کنکورش بود. دایم از بچه‌ها سوال می‌کرد که آیا می‌گذارند بروم کنکور بدهم یا نه؟»

چشم‌هایمان بیرون می‌آمد. چند ساعت در روز وادارمان کرده بودند چهار دست و پا روی آسفالت داغ راه رفته بودیم و حالا چرک و عفونت از زخم‌هایمان جاری شده بود. کمبود هوا و دود موتورخانه هم مزید علت بود. شپش و گال و حشرات موذی بیداد می‌کرد. شیفت که عوض شد، افسر نگهبان دستور داد برویم داخل حیاط. می‌خواستند سمپاشی کنند. ۱۵ دقیقه بعد و بلافاصله بعد از سمپاشی، ما را برگرداندند. من دیگر هیچ نفهمیدم و بیهوش شدم.»

آن جا فقط در داخل توالت کوچک بند کمی هوا بوده و یک دریچه ناچیز. بازداشتی ها به نوبت آن جا می رفته اند تا نفس بکشند و زنده بمانند: «سه نفر را بردند برای شکنجه. پابند زدند و به سقف آویزانشان کردند. مسعود علیزاده مقاومت کرد و نمی‌خواست آویزانش کنند. به شدت مورد ضرب و شتم وحشیانه استوار [محمد] "خمیس آبادی" و استوار [کاظم] گنج بخش قرار گرفت. حدود ۱۵ دقیقه صدای کتک زدن‌های بیرحمانه و ناله‌های مسعود می‌آمد. ما نمی‌دیدیم، فقط صداها را می‌شنیدیم و اشک می‌ریختیم و صلوات می‌فرستادیم.»

او هرگز مرگ امیر را تمام این سال ها فراموش نکرده است: «امیر صندلی جلوی من بود. هرچه اصرار و التماس می‌کردیم، حداقل دستبندش را باز کنید و یا کمی آب به او بدهید، فحش می‌دادند. امیر به خودش می‌پیچید وسرش را تکان می‌داد. دعا می‌کردم هرچه زودتر به اوین برسیم تا به حال و اوضاع امیر رسیدگی کنند. یک باره امیر چند تکان خورد و بی‌حرکت شد. داد و فریاد کردیم. اتوبوس ایستاد. امیر را کف خیابان دراز کردیم، یکی از بچه‌ها سعی کرد تنفس مصنوعی بدهد. اما امیر مرده بود.»

از بخش پاسخگویی دیدن کنید

در این بخش ایران وایر می‌توانید با مسوولان تماس بگیرید و کارزار خود را برای مشکلات مختلف راه‌اندازی کنید

صفحه پاسخگویی

ثبت نظر

ورود یا **ثبت نام** برای پیوستن به بحث

اخبار

گزارش

تخریب زمین‌های مادر یک شهید بهایی؛ نیمه اول خرداد۱۴۰۳

گزارش

مقدادیسم چیست و در انتخابات جانشینی رئیسی چه نقشی دارد؟

گزارش

رهبر نژادپرست، مدیران ضد قومیت؛ آیا باید لهجه‌تان را عمل کنید؟

گزارش

۱۵خرداد؛ شورش حامیان روحانیون علیه حقوق زنان

با ایران‌وایر همکاری کنید

اطلاعات بیشتر ←

انتخاب سردبیر

طرح نور در خیابان‌های ایران؛ روایت شهروندان از سرکوب مخالفان حجاب اجباری

دروغ‌های بی‌شمار در وعده صادق جمهوری اسلامی؛ خبرهای جعلی حمله به اسراییل

پول کدام کشور بی‌ارزش‌تر شد؟ ایران یا اسراییل؟

رفع تحریم غیرمنتظره ابرآروان در اتحادیه اروپا؛ اتهام شرکت میراث‌دار خامنه‌ای چیست؟

مقالات مرتبط

گزارش

ورزشکار عراقی با حریف اسراییلی شنا نکرد؛کدهای خامنه‌ای درباره انتخابات و نامزدها آماده برای دریافت دلارهای ایرانیان

گزارش

گزارش

طیبه خانوا

بیشتر +

برای شما

اخبار

ضرب‌الاجل ۲هفته‌ای بانک‌ها برای رعایت حداکثر نرخ سود ۲۲/۵درصدی

اخبار

با سلب حق تنظیم سند در بنگاه‌ها، اسناد قولنامه‌ای اعتبار نخواهند داشت

اخبار

پولش در ش

بلاگ

اعدام: جنایت علیه جنایت

۲۱ تیر ۱۳۹۶

شراگیم زند

خواندن در ۴ دقیقه

ادامه به مقاله بعدی

ویدیو
تصویری
شنیداری
راستی آزمایی
صفحه‌های ویژه
فارسی
درباره ایران‌وایر
روزنامه نگاری جرم نیست
تماس با ما
کمک مالی
کتاب اول مقامات
سوالات حقوقی

RSS FEED شرایط استفاده آیین‌نامه حریم‌خصوصی آیین‌نامه کوکی‌ها روش‌شناسی راستی‌آزمایی